



تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۷	تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۱
--------------------------	-------------------------

بررسی مقایسه‌ای صلح پایدار از نگاه مکتب واقع‌گرایی و اسلام

هادی تاجیک^۱

احسان محمدی منیع^۲

چکیده

جنگ و صلح از مفاهیم کلیدی نظریه‌های روابط بین‌الملل به شمار می‌روند و تبیین نظام بین‌الملل با استفاده از مفاهیم جنگ و صلح همواره از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است. رئالیسم و لیبرالیسم به عنوان دو رویکرد مهم و جریان اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، با توجه به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خویش، دیدگاه متفاوتی در زمینه شکل‌گیری نظام بین‌الملل با محوریت جنگ یا صلح داشته‌اند. اسلام نیز براساس مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خویش و به عنوان دینی جهان‌شمول، غایت‌گرا و همه‌جانبه، رویکردی خاص و متفاوت نسبت به روابط بین‌الملل، مناسبات بین‌الملل و در نتیجه آن جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل دارد و می‌تواند به عنوان بدیل، دیدگاه نظریه‌های رئالیسم و لیبرالیسم را به چالش بکشد. از این‌رو، پژوهش در پی بررسی مقایسه‌ای جایگاه مقوله صلح

۱ استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه جامع امام حسین (ع)

۲ دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای گرایش خاورمیانه



در مکتب اسلام در مقایسه با رویکرد عام و رئالیسم به عنوان یکی از پارادایم های مسلط نظریه پردازی در حوزه روابط بین الملل است. فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که رویکرد رئالیسم با مطلق گرایی در مبانی هستی شناسی خویش، دیدگاهی تفریطی نسبت به صلح در نظام بین الملل ارائه کرده است. در حالی که اسلام با توجه به معقولیت و اعتدال در مبانی هستی شناسی خود میرا از این ایراد است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تحلیلی و ابزار گردآوری داده ها منابع کتابخانه ای و اینترنتی است.

واژگان کلیدی: جنگ و صلح، رئالیسم، لیبرالیسم، اسلام، هستی شناسی



۱- بیان مسئله

طرفداران مکتب واقع‌گرایی، با توجه بر تکیه بر اصل آنارشی بین‌المللی، اصلی‌ترین راه رسیدن به صلح را تحقق اصل «توازن قوا» در بین دولتها می‌دانند. هرچند این مکتب، دارای ابعاد و تقسیم‌بندی‌های مختلفی است، با این حال، محور اصلی تمام نظریات آن را، سه اصل «دولت‌گرایی»، «خودیاری» و «بقا» تشکیل می‌دهد. به نظر واقع‌گرایان، «دولت ملی» مهمترین بازیگر در نظام بین‌الملل است و اساسی‌ترین انگیزه‌ای که دولتها را به حرکت درمی‌آورد، انگیزه بقاست زیرا کشورها می‌خواهند حاکمیت و وجود خود را حفظ نمایند، به همین دلیل در نظریه واقع‌گرایی، مفاهیمی نظیر «قدرت»، «منافع ملی» و «توازن قوا» از اهمیت بسیاری برخوردارند. «رموزانه قدرت، از قدرتمند شدن دولت یا مجموعه‌ای از دولتها ممانعت می‌شود، برای اینکه در صورت قدرتمند شدن يك طرف، استقلال طرف دیگر مخدوش می‌گردد» (مورگنتا، ۱۳۷۰: ۴۲۸).

علت این امر این است که از دید واقع‌گرایی، ساختار نظام سیاسی بین‌الملل، قبل از هر چیز توسط اصل سازمان‌دهنده آن که «آنارشی» است، تعریف می‌شود. در این بین «توزیع توانایی‌ها» بین واحدها، به نظام بین‌الملل شکل می‌دهد و بالطبع واحدهای دارای توانایی بیشتر، به عنوان قطب‌های نظام عمل می‌کنند و به حوزه‌های نفوذ و مسائلی که بقیه واحدها باید با آن برخورد کنند، شکل می‌دهند. به عنوان مثال والتز، معتقد است: «برای اینکه واحدها (اعم از افراد یا شرکت‌ها یا دولت‌ها) در وضعیت آنارشیک، بتوانند به اهداف خود دست یابند و امنیت خود را حفظ کنند باید به امکانات تولید شده خود و ترتیباتی که ایجاد میکنند تکیه کنند. خودیاری ضرورتاً، اساس عمل در یک وضعیت آنارشیک است» (والتز، ۱۳۹۲: ۱۸۰). در واقع سیاست بین‌الملل یک حوزه کاملاً رقابتی نیست، بلکه حوزه‌ای است که بازیگران



اصلی و بازیگران دارای توانایی بیشتر، عرصه رقابت و بازی را تنظیم می‌کنند و بقیه مجبورند در این عرصه، فعالیت کنند.

اما از دیدگاه اسلام، دو حالت در برخورداری از صلح وجود دارد. حالت اول مدارا و رفتار مسالمت‌آمیز با مخالفین در صورتیکه تمایل به صلح داشته و قصد فریب نداشته باشند و حالت دوم ایستادگی در برابر صلحی که پشت آن فریب ظلم و تجاوز باشد. درحالت اول دو واژه مرتبط با معنای صلح وجود دارد. اولین واژه «سلم» است. در عربی این واژه به معنای آرامش یا همان امنیت مصطلح امروزی است. سلم یا آرامش ریشه‌ای الهی دارد. خداوند در ذات خود، آرامش مطلق است و هر آرامشی، انعکاس آرامش اوست. ذات خلقت در مسیر رشد طبیعی بوده و جریان زندگی بشر نیز گرایش به آرامش دارد. فلسفه دعوت انسان به سوی خدا در منابع وحیانی و قرآن نیز ناشی از همین طبیعت خلقت است. چنان که در قرآن آمده است: «إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره: ۲۰۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگان در آرامش زندگی کنید.» و درجای دیگر می‌فرماید: «وَأِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال: ۶۱) «و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و کار خود به خدا واگذار که خدا شنوا و داناست». برخی از فقها با استناد به این آیه می‌نویسند «هرگاه از کسی که با مسلمانان در نبرد است اقدامی صلح‌جویانه سرزنند، بر مسلمانان واجب است به او پاسخ مثبت بدهند و از نبرد با او دست بردارند» (ر.ک: قرطبی، ۱۴۰۵: ۳۶۶/۵، والشوکانی: ۵۰۱۱۴/۱).

و اما درحالت دوم، اسلام خواهان صلح شرافتمندانه، مسالمت‌آمیز، با احترام و رعایت حقوق متقابل است. در اسلام، اعتقاد به صلح به معنای پرهیز از جنگ به هر قیمت و تحت هر شرایطی نیست و هرگز نمی‌توان به بهانه صلح‌طلبی از جنگ با دشمن متجاوز رویگردان شد، یا ندای صلح‌خواهی او را که در واقع پوششی



برای تثبیت یا ادامه تجاوز و ارائه یک چهره صلح طلبانه است، اجابت کرد. تجاوز را با صلح پاسخ گفتن، در واقع تسلیم در برابر ظلم و زیر پا گذاشتن شرافت انسانی و از همه مهمتر تشویق متجاوز و مشروعیت دادن به تجاوز است. صلح و سازشی که کرامت انسانی مسلمانان را به ننگ خواری و حقارت آلوده سازد و ظلم و تجاوز را بر کرسی مشروعیت بنشاند، به هیچ وجه مورد تأیید اسلام نیست. از این رو قرآن درخواست صلح را در شرایطی که جنگ تنها چاره است، به عنوان سازشی ذلت بار نکوهش و نهی می کند و می فرماید "فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتَرَكَمُ أَعْمَلُكُمْ" (محمد: ۳۵) «پس سستی نورزید و مشرکین را به صلح دعوت نکنید، در حالی که شما پیروز و برتر هستید و خدا با شماست و هرگز پاداش اعمالتان را نمی کاهد». "تنها برای همین هدف های عالی است که اسلام به مسلمان ها دستور می دهد که گروه های نظامی را فراهم سازند، و برای نبرد با دشمن نیرو تهیه کنند، و هیچوقت سست نشوند که آنها را به صلح بی قید و شرط دعوت نکنند" (قطب، ۱۳۹۱: ۴۳).

حال باتوجه به چارچوب مفهومی فوق که در خصوص صلح به تصویر کشیده شده است، پژوهش حاضر قصد دارد بین رویکرد واقع گرایی که شالوده آن بر سه محور: موازنه قدرت، خودیاری و قدرت هژمون است و مکتب مقدس اسلام که بر مبنای اصل خداواری و توحید استوار گردیده؛ بررسی مقایسه ای انجام دهد تا ضمن نقد گزاره های غالب نظریه واقع گرایی، به آگاهی و شناخت جامعی از صلح و همچنین گونه شناسی نوین این مقوله پرداخت.

۲- چارچوب مفهومی: بررسی مقایسه ای

روش مقایسه ای ابزار ارزیابی نظام مند الگوهای شباهت و تفاوت و درک تنوع است.



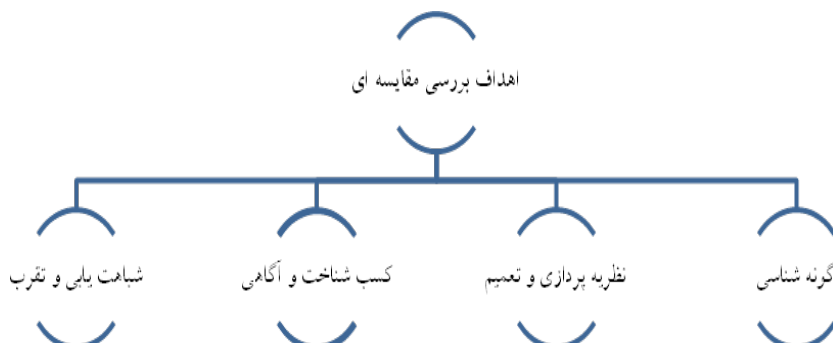
این روش بر حسب ماهیت ترکیبی مطالعات مقایسه‌ای صورتهای مختلفی می‌یابد. گاه با کشف تفاوت‌های پدیده‌های تقریباً مشابه، در پی عواملی است که «حضور و غیبت‌شان با حضور و غیبت آن تفاوتها هماهنگ است و می‌تواند به منزله علل پدیده مورد تبیین نامزد شوند» (لیتل، ۱۳۷۳: ۴۵). در این صورت، مقایسه راهی برای استنباط علمی با هدف حرکت از توصیف صرف به سوی تحلیل یا تبیین (ستوده‌کار، ۱۳۷۲: ۱۵۸-۱۳۵؛ منوچهری، ۱۳۸۷: ۲۵۵) است. گاه تأکید مقایسه بر شباهت‌هاست تا از آن طریق، دست به تعمیم، تقریب و سازگاری بزند؛ اما از توجه به تفاوتها نیز وانی‌ماند که به خاطر تأکید بر شباهتها تطبیقی خوانده می‌شود.

البته مقایسه، صورتهای نیم‌بند دیگری نیز دارد که با وجود در بر داشتن معنای مواجهه مقایسه‌ای و نیز نام تطبیقی، مقایسه‌ای کامل (حاوی مفهوم سنجش و تحلیل) نیستند؛ از جمله: مقابله کردن نظریه‌ها، اندیشه‌ها و مکاتب برای به دست آوردن درکی کلی از آنها، بدون آنکه تحلیل آشکار از آن ارائه شود. دوم؛ مطابق کردن دو یا چند پدیده با یک نظریه یا یک نظریه با واقعیتهاست. سوم؛ مقایسه‌ای با مقصود توجه به شباهتها و تفاوتها برای کشف برتری و فروتری امری بر دیگری با هدف مطابق کردن امر فروتر به برتر؛ یعنی همان چیزی که در رویکردهای شرق‌شناسی و غرب‌شناسی می‌توان شاهد بود (دالمایر، ۱۳۸۴). چهارم؛ مقایسه با یک معیار است. این نوع مقایسه، صورت تحریف شده‌ای هم دارد که در آن، هر طرف برای دیگری، ملاک برای برابر کردن توسط مقایسه‌گر است. در این نوع مقایسه، مقایسه‌گر و معیار، نقش اصلی را دارد که در آن مقایسه‌گر می‌تواند با تصرف در موارد مقایسه حتی تا حد آسیب زدن به تمامیت‌شان، آن‌ها را به معیار مد نظر خویش نزدیک سازد.

در هر کدام از این موارد پژوهشگر مورد خاصی را دنبال می‌نماید. پژوهش مقایسه‌ای بنا به ماهیت و منطق حاکم بر آن، قابلیت دارد که می‌تواند اهداف



متنوعی داشته باشد در شکل زیر توضیح داده شده است:



پژوهش حاضر به دنبال کسب شناخت و آگاهی و همچنین گونه‌شناسی موضوع است؛ در واقع هدف اصلی بررسی تفاوت‌ها و آگاهی از تنوعات، دسته‌بندی‌های جدیدتر و کامل‌تر در جهت تکامل علم به موضوع است.

۳- دیدگاه واقع‌گرایان در مورد تحقق صلح پایدار

مکتب واقع‌گرایی گرایش‌های مختلفی دارد که همه آن‌ها در هسته مرکزی آن مشترک بوده لیکن در راهبردها تفاوت‌های جزئی با هم دارند. دراین رابطه لگرو و موراوچیک بر این باورند که «واقع‌گرایی، قدیمی‌ترین و مهم‌ترین پارادایم نظری روابط بین‌الملل به حساب می‌آید» و در عین حال واقع‌گرایی یک نظریه واحد نیست بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌هاست. (Legro and Moravcsik, ۱۹۹۹: ۵-۶) همه نظریه‌های واقع‌گرایی در چارچوب این پارادایم از سه مفروض اصلی پیروی می‌کنند؛ اول اینکه، بازیگران در روابط بین‌الملل، ماهیت عقلانی یکپارچه دارند که در محیطی آنارشیک فعالیت می‌کنند. دوم اینکه، ترجیحات دولت‌ها، مشخص و معلوم است و غالباً در تضاد با ترجیحات دیگر دولت‌ها قرار دارد. مفروض سوم در پارادایم



واقع‌گرایی به ساختار نظام بین‌الملل مربوط می‌شود، به این ترتیب که در چارچوب یک نظام بین‌الملل آنارشیک، توزیع قابلیت‌های مادی بین دولت‌ها، اهمیت اساسی دارد. بنابراین، هسته پارادایم واقع‌گرایی، ماهیت مادی و عینی دارد. از نظر واقع‌گرایی، کنترل منابع مادی در سیاست بین‌الملل، هسته مرکزی را تشکیل می‌دهد. (Legro and Moravcsik, ۱۹۹۹: ۱۲-۱۸)

البته واقع‌گرایی در کل، اندیشه‌های بی‌بدیلی را بیان نمی‌کند و ریشه‌های آن را می‌توان در آرای توسیدید، ماکیاولی، هابز و... مشاهده نمود. با این تفاوت که آنها در مورد وضع داخلی کشورها سخن گفته بودند و واقع‌گرایان این وضعیت را در یک باز تولید فرهنگی، به عرصه روابط میان کشورها کشاندند. اما آنچه در تمامی پنداشت‌های اندیشمندان کلاسیک و واقع‌گرایان مدرن می‌توان مشترک یافت، بدبینی به ذات انسان است، آنها این پنداشت معرفت‌شناسانه را به دو فرض خود تسری دادند: یکی اینکه بشر همواره به دنبال منفعت خود است، به عرصه ملی کشانده شد و با عنوان منافع ملی از آن یاد گردید. و دیگر اینکه، بشر همواره به دنبال قدرت است به عرصه ملی تسری داده شد و در اوج خود موجب مسابقه تسلیحاتی میان کشورها گردید. (عموی، ۱۳۸۹: ۱۶۱). علاوه بر این، چون پارادایم واقع‌گرایی، به دولت‌ها به عنوان بازیگران عقلایی در نظام بین‌الملل، می‌نگرد، رفتار عقلایی به عنوان رفتاری که منافع ملی دولت‌ها را تأمین می‌نماید، تعریف می‌شود. منافع ملی دولت‌ها به صورت کسب ثروت، قدرت و تأمین بقا تعریف می‌شود (شیرخانی، ۱۳۹۱: ۹). برخلاف لیبرالیست‌ها، واقع‌گرایان معتقدند که هیچ‌گونه هم‌نوایی اساسی میان منافع کشورها وجود ندارد و برعکس، اعتقاد دارند که دولت‌های ملی غالباً اهداف ملی متعارضی را تعقیب می‌کنند که برخی از آنها ممکن است به جنگ بیانجامد (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۱۴۴).

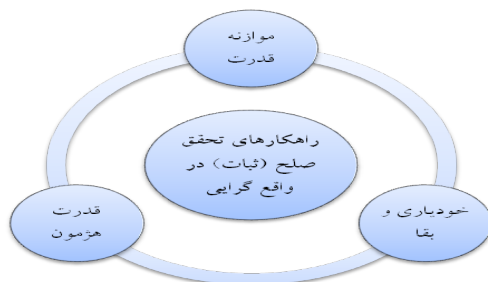
واقع‌گرایان معتقدند بشر شریر که در جستجوی رفع نیاز و ارضای آز و طمع خود



است، به دیگران تجاوز کرده و بذر ترس را در دل همنوع خود می‌کارد. پس از اینکه افراد از همدیگر ترسیده و گرگ همدیگر شدند، قراردادی بین خود منعقد می‌کنند که بر اساس آن، اختیار خود را به دولت مقتدری به نام «لویاتان» می‌سپارند و دولت، در ازای سلب آزادی انسان‌های آزمند و نیازمند، به آنها امنیت عطا می‌کند. پس از رسمیت یافتن چنین توافقی، شرارت یکایک افراد به لویاتان منتقل می‌شود و این بار، دولت‌ها، آن هم در عرصه بین‌المللی، برای تأمین منافع ملی یا کسب، حفظ و گسترش قدرت خود به جنگ بر می‌خیزند. اینگونه است که استعداد شرارت آدمی تغییرناپذیر مانده و فقط عرصه تحقق آن عوض می‌شود. (نصری، ۱۳۸۶: ۲۱۹)

براساس تعلیمات هابز؛ منفعت، انگیزه عمل است و قدرت وسیله آن در عرصه عمل اجتماعی هم، دولت‌مردان ملزم هستند اقدامات خود را بر اساس رهایی از ترس و نیل به امنیت تنظیم کنند. از این منظر، کارگزاران و مقامات سیاسی، هرچند ممکن است از اندیشه‌های بسیار لطیف و اخلاق برخوردار باشند، اما بدانند که همیشه اندیشه‌های لطیف و اخلاق، قرین توفیق نیستند (نصری، ۱۳۸۲: ۷۹۴) در این رابطه مورگنتا در کتاب سیاست میان ملت‌ها می‌نویسد؛ «سیاست دلجویی نویل چمبرلین، تا آنجا که ما می‌توانیم قضاوت کنیم، ملهم از انگیزه‌های پاک بود، شاید او بسیار کمتر از سایر نخست وزیران بریتانیا به قدرت شخصی توجه داشت و خواهان حفظ صلح و تضمین سعادت تمام افراد بود. مع‌هذا سیاست‌های او به حتمی شدن جنگ دوم جهانی و بدبختی‌های ناگفته میلیون‌ها انسان یاری کرد». (مورگنتا، ۱۳۷۴:

(۹-۸)





از نگاه واقع‌گرایان، عنصر اصلی تعادل و برقراری صلح و امنیت در جهان، از طریق کسب و حفظ قدرت، خودیاری و بقا حاصل می‌شود و تحقق آن‌ها در هر عصر و دوره‌ای با راهبرد خاص آن دوره، امکان‌پذیر می‌باشد. به عنوان مثال در یک دوره‌ای این کار از طریق صلح مسلح امکان‌پذیر می‌باشد و در دوره دیگر از طریق هژمونی اقتصادی و یا فرهنگی میسر می‌گردد و در دوره دیگر از طریق اعمال صلح سرد این هدف محقق می‌گردد. لذا جهت موفقیت در هر دوره‌ای، داشتن قدرت برتر، ضرورت دارد. به همین دلیل، بیشترین تلاش اندیشمندان و پیروان این مکتب به حداکثر رسانیدن قدرت در همه عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ... می‌باشد. بنابراین یکی از رهیافت‌های این مکتب در جلوگیری از وقوع جنگ و فراهم آوردن صلح، اهمیت قائل شدن به انواع قدرت در رسیدن به صلح می‌باشد. البته در بهره‌برداری از قدرت هم به بعد قدرت سخت و هم به بعد قدرت نرم و نیز به ابزار نفوذ، اهمیت خاصی می‌دهند. «در حقیقت، فرهنگ مسلط پس از پایان جنگ جهانی دوم، فرهنگ ترس از جنگ بود و بر این اساس باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد تا دیگر جنگی در جهان در نگیرد و اگر صلح همه جانبه ممکن نیست، لاقبل صلح مسلح با برابری قدرت نیروهای پیروز در جنگ به وجود آید، صلحی که در آن، قدرت اتمی ابرقدرت‌ها بازدارنده آغاز جنگ باشد، امری که خود موجب به وجود آمدن جنگ سرد شد و در عمل فرهنگ ترس را به عنوان جایگزینی برای ایجاد فرهنگ صلح مطرح نمود». (عموی، ۱۳۸۹: ۱۶۰) واقع‌گرایی با ایجاد فرهنگ ترس از جنگ، به دنبال قدرت می‌باشد تا در نهایت امر با برابری در قدرت، موازنه‌ای پدید آورد تا از این طریق ثبات و صلح بین دولت‌ها برقرار گردد. پس این مکتب هرگز به دنبال ایجاد یک فرهنگ صلح با برتری امر اخلاقی نیست، زیرا چنین فرهنگی تنها با نیک اندیشیدن به ذات انسان قابل تبلور است، اما با این همه، واقع‌گرایی مشخصه‌های اصلی جهان پس از جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد، امری که در عالم واقع در



آن زمان با تمام قوا خود را نمایان می‌ساخته است. (عموی، ۱۳۸۹: ۱۶۱) به هر حال، اندیشمندان واقع‌گرا رسیدن جامعه جهانی به صلح را در سه راهکار ذیل مطرح می‌کنند و معتقدند با تحقق این سه راهکار (موازنه قدرت، خودیاری، قدرت هژمون) می‌شود نظم و صلح را در جامعه جهانی تثبیت و به اجرا درآورد.

۱-۳- موازنه قدرت

همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد، مکتب واقع‌گرایی، موازنه قدرت را یکی از اصول مهار دولت‌ها از وارد شدن به جنگ و ستیز با همدیگر دانسته و بر این باور است که جهت برقراری صلح و نظم در جامعه جهانی، باید از وارد شدن دولت‌ها به درگیری و ستیز با هم جلوگیری بعمل آید و این کار از طریق موازنه قدرت امکان‌پذیر می‌باشد. در این رابطه مورگنتسا؛ با الهام گرفتن از بزرگانی چون ماکیاوولی و هابز، انسان‌ها را موجوداتی پلید و شریر و دولت‌ها را هم تشکیلاتی معطوف به امنیت و بقا معرفی کرده و تصریح نموده است که یگانه روش برای مهار دولت‌های فزون‌خواه، موازنه قواست و فقط در پناه این موازنه است که دولت‌ها صلح را مفیدتر از جنگ می‌بینند (نصری، ۱۳۸۶: ۲۱۶). از نظر والتز؛ الگوی مسلط روابط بین‌الملل، موازنه قوا است. بنابراین، یک نظریه خوب روابط بین‌الملل، نظریه‌ای است که موازنه در کل مواردی که رخ می‌دهد را توضیح دهد. (Waltz, ۱۹۷۹: ۶۵). البته وی معتقد است؛ در نظام بین‌المللی که آنارشی، مشخصه اصلی و اساسی آن است و هیچ قدرت یا دولت فراملی برای اجرای قوانین وجود ندارد رفتاری که کشورها از سوی نظام به آن وا داشته می‌شوند ایجاد توازن است و نه دنباله روی (Waltz, ۱۹۷۹: ۱۲۵)

ارنست بی‌هاس نیز اعتقاد دارد که به کارگیری توازن قدرت به عنوان یک راهنمای سیاست‌گذاری، مبتنی بر مسلم پنداشتن وجود میزان بالایی از انعطاف‌پذیری در



جریان تصمیم‌گیری ملی است. (دوئرقی، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۹) در موازنه قدرت، از قدرتمند شدن دولت یا مجموعه‌ای از دولتها ممانعت می‌شود؛ برای اینکه در صورت قدرتمند شدن يك طرف، استقلال طرف دیگر مخدوش می‌گردد (مورگنتا، ۱۳۷۰: ۴۲۸). این منطق توزیع قدرت، استعاره‌ای است که از علم مکانیک برگرفته شده و در آن، دولتها مانند قطعا تساعت عمل می‌کنند و به محض عمل کند یا تند قطعه‌ای، کل ساعت نمی‌تواند زمان را به درستی نشان دهد. (نصری، ۱۳۸۶: ۲۲۳)

والتز در کتاب نظریه سیاست بین‌الملل درباره خاصیت و فضیلت نابرابری می‌نویسد؛ «در نظام بین‌الملل، منطق سیستم‌های دارای اعضای محدود، کاربست مناسبی به علت نابرابری به لحاظ توانمندی میان معدودی کشورهای قدرتمند تعداد کثیر کشورهای کوچک‌تر دارا است. این نابرابری در قدرت، خطری برای کشورهای ضعیف محسوب می‌شود و حتی ممکن است خطری برای کشورهای قدرتمند باشد. عدم توازن قدرت، ممکن است به دلیل تحریک جاه‌طلبی بعضی از کشورها در گسترش کنترل خود، باعث وسوسه آن‌ها برای انجام فعالیت‌های ماجراجویانه خطرناک گردد. پس می‌توان نتیجه گرفت که امنیت همه کشورها بستگی به حفظ توازن در میان آن‌ها دارد». (والتز، ۱۳۹۲: ۲۱۳)

نظریه‌پردازان توازن قوا در مورد چگونگی حفظ صلح از طریق موازنه‌ی قوا چنین استدلال می‌کنند: روابط میان دولتها بر اساس قدرت و منافع ملی استوار است و همه دولتها در تلاش‌اند تا حداکثر قدرت را به دست آورند و منافع ملی خود را تحقق بخشند. در این راستا به‌طور طبیعی، دولتها و کشورها در یک روند رویارویی و مبارزه قرار دارند. هر یک برای بقا و نیرومند شدن یا قدرتمند ماندن، تلاش بی‌وقفه‌ای را به صورت اتحاد و ائتلاف با برخی دولتها انجام می‌دهند. بنابراین، نتیجه‌ی چنین اتحاد و ائتلافی، موازنه قدرتی است که جلوی تجاوز را گرفته و صلح و ثبات را موجب می‌شود. در واقع، بنیان تحلیل نظریه موازنه قوا بر این اصل



مبتنی است که قدرت‌ها تنها به وسیله قدرت، قابل مقابله، کنترل و محدود شدن است. توازن قوا، موجب تعادل و ثبات می‌گردد که ضامن صلح و امنیت بین‌المللی است، زیرا بر اساس توازن قوا، وضع موجود با قدرت مقابله‌کننده در برابر متجاوز که برهم‌زننده وضع موجود است حفظ می‌شود و از وقوع جنگ و دگرگونی در موازنه جلوگیری می‌شود. (علی بابایی، ۱۳۷۰: ۲۵)

واقع‌گرایان برخلاف آرمانگرایان لیبرال، ارزشهای خود را بر اساس فرهنگ صلح، شکل ندادند. سیاست قدرت، حرف اول را از نظر واقع‌گرایان در عرصه بین‌الملل می‌زند. این قدرت و کشمکش بر سر آن، گاه منجر به جنگ می‌شود و گاه در سایه سیاست موازنه قدرت، رنگ صلح به خود می‌گیرد. بنابراین، می‌توان گفت بر اساس رویکرد واقع‌گرایی، از آنجا که نمی‌توان از طریق سازمانهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، صلح برقرار کرد، بنابراین می‌باید از تمهیداتی چون موازنه قدرت و بازدارندگی، بهره جست. در بسیاری از موارد، بهم خوردن موازنه قدرت، باعث بروز جنگ در سیاست بین‌الملل می‌شود. بنابراین اگر همه دولت‌ها در صدد به حداکثر رسانیدن قدرت خود باشند، موازنه قدرت و در نتیجه صلح برقرار خواهد شد. (عموی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

۲-۳- خودیاری و بقا

اصل و راهکار دومی که در این مکتب به آن اهمیت داده می‌شود موضوع خودیاری است. از آنجائی که اساس ساختار نظام بین‌الملل، آنارشیک است، بنابراین کشورها هرکدام جهت حفظ امنیت و منافع، باید به تقویت قوای خود پرداخته به گونه‌ای که کشورهای رقیب این فرصت را پیدا نکنند تا امنیت و منافع آن‌ها را از بین ببرند.» در محیط آنارشیک بین‌الملل، به علت کمبود منابع حیاتی، شاهد



نزاع دائمی دولت‌ها می‌باشیم. در چنین محیطی دولت‌ها برای تامین امنیت، بازار و... به رقابت می‌پردازند که در این میان تنها راه برای بقا، خودیاری است که از راه کسب دائمی قدرت به دست می‌آید.» (دوئرق، ۱۳۸۸: ۱۴۴) ماهیت چنین رقابتی بازی با حاصل جمع صفر است. (قوام، ۱۳۸۴: ۸۰) به عبارت دیگر در نگاه واقع‌گرایان کلاسیک، منافع ملی به مثابه چراغ راه تصمیم‌سازان و مجریان سیاست‌ها می‌باشد. واقع‌گرایان، تنها راه دستیابی به منافع را استفاده از ابزارهای مادی همچون قدرت نظامی می‌دانند. (مورگنتا، ۱۳۷۹: ۱۱۰). به طور منطقی زمانی که نظام بین الملل در وضعیت آن ارشی بوده و دولت فراملی برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد خودیاری به عمده‌ترین ابزار برای بقای کشورها تبدیل می‌شود. (سازمند و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۶۰)

سیاست بین‌الملل، حوزه‌ای اقتدارگریز و مبتنی بر خودیاری است. اقتدارگریزی به معنای هرج و مرج یا بی‌نظمی فراگیر نیست بلکه در سیاست بین‌الملل اشاره به نبود هرگونه مرجع مرکزی دارد که قادر به تعیین و تنفیذ قواعد رفتاری برای واحدهای نظام بین الملل (دولتها) باشد. فقدان یک مرجع قانون‌گذار و تنفیذکننده به معنی آن است که در نظام یاد شده هر واحد، مسئول تضمین بقای خویش است و ضمناً هر واحد در تعریف منافع خود و به کار گرفتن شیوه‌های منتخب خویش برای تعقیب آن منافع، آزاد است. (لینکلتر، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

در یک نظام اقتدارگریز، نخستین هدف هردولت، بقاست. دولتها برای دستیابی به امنیت، هم در داخل و هم در خارج به ایجاد توازن می‌پردازند تا جلوی تجاوز پیشگان را بگیرند و چنانچه بازدارندگی شکست خورد، آنها را مغلوب سازند. در جهان واقع‌گرایان، همکاری امری امکان‌پذیر است ولی با توجه به فشارهایی که در ذات ساختار نظام سیاسی بین‌المللی وجود دارد و به رقابت‌ها دامن می‌زند، حفظ همکاری دشوار است. ضرورت بقا در محیطی تهدیدکننده، دولتها را وادار می‌کند تا توجه



خویش را مصروف راهبردهای سازند که قدرت آنها را نسبت به رقبایشان بیشینه می‌کند (لینکلتر، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

در این رابطه نو واقع‌گرایان، نیز اگر چه بسیاری از مفروضه‌های واقع‌گرایان را در بحث توازن قدرت می‌پذیرند، اما توجه زیادی به ساختار نظام بین‌الملل دارند، امری که واقع‌گرایان تا حدودی از آن غافل بودند. البته نوواقع‌گرایان برخلاف واقع‌گرایی که انسان را تحت تأثیر نظریات هابز، بدسرشت می‌دانستند. توجهی به ماهیت و سرشت انسان ندارند. به این ترتیب توجه نکردن به سرشت انسان توسط نو واقع‌گرایان، دست آنها را برای توجیه وضعیت همکاری میان کشورها و همزمان رودرویی دو ابرقدرت، طی جنگ سرد دوم، باز می‌گذارد و درست به همین علت است که این مکتب در روابط بین‌الملل، قدرت بسط یافتن بیشتری نسبت به دیگر مکاتب پیدا کرد و در طول دهه ۱۹۸۰ توانست جایگزین مکتب نولیبرالیسم شده و دست بالا را بیابد. والتز، معتقد است: «برای اینکه واحدها (اعم از افراد یا شرکت‌ها یا دولت‌ها) در وضعیت آنارشیک، بتوانند به اهداف خود دست یابند و امنیت خود را حفظ کنند باید به امکانات تولید شده خود و ترتیباتی که ایجاد می‌کنند تکیه کنند. خودیاری ضرورتاً، اساس عمل در یک وضعیت آنارشیک است» (التز، ۱۳۹۲: ۱۸۰) در واقع، از نظر نوواقع‌گرایان؛ اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل، دولت‌ها را بر آن وا می‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیتشان، به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. در حقیقت، در فرایند جامعه‌پذیری، دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکاء به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند. از این‌رو می‌توان گفت که نو واقع‌گراها که واضح اصلی آن، کنت والتز می‌باشد، همه احتمالات مربوط به همکاری میان دولت‌ها را انکار نمی‌کنند. بلکه معتقدند که همواره دولت‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند تا قدرتشان را به حداکثر برسانند و استقلالشان را



حفظ کنند، بنابراین، نواقع‌گراها معتقدند که همکاری میان کشورها به دلیل به وجود آوردن صلح نیست بلکه آنها بیشتر برای کسب منافع خود همکاری می‌کنند. به عبارت دیگر، این گروه معتقدند؛ که همکاری دولت‌ها از آنجا ناشی می‌شود که آنها در سایه این همکاری، علاقه‌مند به حفظ قدرتشان هستند. (عموی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). نواقع‌گراها همچنین معتقدند که احتمال وقوع جنگ، ماجرایی محتمل در محیط هرج و مرج‌آمیز است. بنابراین، حتی اگر دولتمردان به دنبال صلح باشند، ساختار نظام بین‌الملل، می‌تواند کشورها را به سوی جنگ سوق بدهد. (Butterfield, H, ۱۹۵۱: ۲۱)

۳-۳- قدرت هژمون

یکی دیگر از اصول و راهکاری که به نظر می‌رسد طرفداران مکتب واقع‌گرایی از طریق آن درصدد برقراری صلح در نظام بین‌الملل باشند، ایجاد سیستم هژمونیک می‌باشد. بحث قدرت هژمون در دوره‌های مختلف (در ۴ مرحله) در ایالات متحده مطرح و پیگیری شد که در مرحله نخست به دوران هژمونی مطلق نام گرفت، عالیترین و بالاترین درجه ممکن، رضایت عمومی، اتفاق نظر و تفاهم ایدئولوژیک میان قدرت هژمونیک و هم‌پیمانان آن و نیز سایر دولت‌های عضو نظام بین‌الملل لیبرال به دست آمد. «در این دوران، چند جانبه‌گرایی بر روابط هژمون و سایر دولت‌ها حاکم بود و دشمنی، ستیز و درگیری میان هژمون و سایر اعضای نظام بین‌الملل در پایین‌ترین درجه ممکن و قابل تصور رؤیت می‌شد. یعنی هژمونی همراه با اقتدار و اقلان. برای مثال، سالهای ۱۹۴۵-۱۹۶۹ به عنوان دوران ایجاد، تثبیت و توسعه- صعود- حاکمیت هژمونی مطلق آمریکا محسوب می‌شود. طی این دوران، وفور منابع عظیم و عوامل قدرت آمریکا به این کشور اجازه داد تا بتواند به راحتی به پیگیری



سیاست‌های اقتصادی که در برگیرنده منافع عمومی و کلی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بوده‌اند، اقدام کند؛ چیزی که تحت عنوان سیاست‌های چندجانبه‌گرایی اقتصادی و تجاری نام گرفته‌اند» (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۲). اما در مورد آنچه به دوران هژمونی در افول و پسا هژمونی مربوط می‌شود، می‌توان به ترتیب به دوران بحران قدرت هژمونیک (۱۹۷۹-۱۹۷۰) و دوران پایان هژمونی (دوران پس از ۱۹۸۰) اشاره کرد؛ «زیرا در این دوران مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشروعیت هژمونیک- چندجانبه‌گرایی، تفاهم و اتفاق نظر حاکم بر روابط دولت هژمون و سایر دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال در ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک ابتدا کمرنگ و ضعیف گردیده و سپس آرام آرام از میان رفته‌اند». (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۵۲) اما در دوره چهارم که دوران تجدید هژمونی نامیده شده بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نمود پیدا کرده است دوره‌ای که با به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران در آمریکا، از سیاست‌های انزواگونه کلینتون (که به زعم برخی منجر به وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر شد) به شدت انتقاد شد آنها قائل به نقش و جایگاه راهبردی آمریکا در جهان بودند که می‌بایست به عنوان نگهبان و حافظ جهان آزاد نقش ایفا کند. هژمونی با قدرت خام و سخت ارتباط دارد. توانمندی‌های هژمون به لحاظ نظامی آنقدر زیاد است که هیچ دولت دیگری نمی‌تواند جنگی تمام عیار علیه آن راه بیندازد. همچنین هژمون از برتری اقتصادی در نظام بین‌الملل برخوردار است و در حوزه منابع مادی برجستگی خاصی دارد. (Layne, ۲۰۰۶: ۷).

اندیشمندان این مکتب معتقدند؛ دولت نقش اصلی را در سیاست‌های جهانی دارد و برای تحقق سیاست‌های خود که همانا کسب قدرت بیشتر جهت رسیدن به امنیت و رفاه بیشتر می‌باشد، نیازمند افزایش نفوذ خود از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... در قالب هژمون برتر را دارد.

پیروان مکتب واقع‌گرایی، اقتصاد را به عنوان ابزار قدرت، تلقی کرده و معتقدند



برای رقابت بر سر قدرت و برقراری توازن قوا، باید همکاری‌ها در سطح جهانی صورت گیرد تا از این ابزار، استفاده بهینه‌ای بعمل آید. مطابق این دیدگاه، آن طور که در گذشته قدرت نظامی، جایگاه کشورها را در نظام بین‌الملل تعیین می‌کرد اکنون عوامل دیگری نیز در تعیین رتبه کشورها در سلسله مراتب بین‌المللی قدرت، اهمیت یافته‌اند. به علاوه، در حال حاضر، شرایطی به وجود آمده که امنیت اقتصادی کشورها بر امنیت نظامی تفوق یافته است. (Orban, ۲۰۰۸: ۸) در این خصوص قدرت اقتصادی در قالب هژمون مطرح می‌شود تا از این طریق بتواند نفوذ خود را در اقتصاد جهانی ارتقا داده و به کسب منافع بیشتری نایل شود. بنابراین، گفته می‌شود برای اینکه کشوری بتواند قدرت قاهره را داشته باشد لازم است علاوه بر قدرت سیاسی و نظامی، قدرت اقتصادی را نیز داشته باشد و برای این کار باید مهار اقتصاد جهانی را به دست گرفته و چنان موقعیتی را برای خود ایجاد نماید که بتواند اقتصاد سایر کشورها را نیز تحت هدایت و سیطره خود نگاه دارد.

«تئوری ثبات هژمونیک در روابط بین‌الملل، از زیر شاخه‌های مکتب واقع‌گرایی است که طبق آن، جریان منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال، مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. طبق تئوری ثبات هژمونیک، از آنجا که عرصه روابط بین‌الملل، عرصه رقابت و نزاع دولت‌ها (دولت - ملت‌ها) بر سر قدرت است و همچنین از آنجا که قدرت پدیده‌ی نسبی است، جریان آزاد اقتصاد بین‌الملل نیز تابع معادلات قدرت است و با دست نامرئی تحقق نمی‌یابد. مناسب‌ترین نوع توزیع قدرت نیز توزیع هژمونیک آن است. در تاریخ اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نظم مورد نظر این تئوری، دو بار تحقق یافته است: نیمه دوم قرن نوزدهم به رهبری بریتانیا و پس از جنگ جهانی دوم به رهبری ایالات متحده» (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۱).

رابرت گیلپین یکی از طرفداران این مکتب است، وی هرچند از اندیشه‌های کنت والتز و همینطور چالرز کیندل برگر، بسیار تاثیر پذیرفته است. اما در نظریه او ضمن



تلفیق اندیشه‌های آنان، تلاش شده تا مفاهیم و صورت‌بندی‌های جدیدی نیز در باره فهم مسائل جهانی و نقد جهانی‌شدن ارائه شود. وی معتقد است که در دوران پس از جنگ جهانی دوم یک نظام اقتصاد بین‌الملل لیبرال براساس محوریت یک قدرت هژمون شکل گرفته است که برسه پایه اصلی استوار است؛ اولاً؛ وجود یک قدرت هژمون، وی معتقد است جهت تثبیت و موفقیت یک نظام اقتصاد بین‌الملل، باید یک قدرت هژمونی وجود داشته باشد تا آن را رهبری کند. به نوشته گیلپین؛ «قدرت هژمون یا رهبر، مسئولیت تضمین و تامین کالاها و امکانات عمومی یک نظام تجاری آزاد و ثبات پولی آن را برعهده دارد». (Gilpin, ۱۹۸۷:۴۴) بر اساس این نظریه، یک نظام اقتصادی لیبرال، نمی‌تواند خود نگاه دارنده باشد، بلکه در بلند مدت باید از طریق اقدامات اقتصادی یک قدرت برتر حفظ شود. ثانیاً؛ منافع مشترک؛ کشورهای عضو سیستم بین‌الملل، درصورتی که همکاری خود با این نظام اقتصاد بین‌المللی، ادامه می‌دهند که منافع مشترکی در آن مشاهده کنند. به عبارتی، اگر اکثر اعضای سیستم احساس نکنند که مشارکت در رژیم‌ها و ساختارهای نظام، متضمن منافع بیشتری برای آنهاست، میزان همکاری آنها به حداقل رسیده و هزینه‌های قدرت هژمون برای حفظ ثبات سیستم بسیار افزایش خواهد یافت. از این‌رو مشارکت در نظام اقتصاد جهانی کنونی نیز مستلزم تفاهم بر سر حداقلی از منافع مشترک است ثالثاً؛ تعهد ایدئولوژیک به ایدئولوژی حاکم؛ قدرت جهت رهبری نظام اقتصاد جهانی، اولاً؛ باید از مشروعیت ایدئولوژیک برخوردار باشد ثانیاً نسبت به آن ایدئولوژی متعهد باشد. چرا که در سایه هژمونی ایدئولوژیک است که قدرت مسلط می‌تواند حمایت و همکاری سایر قدرت‌ها را به خود جلب کرده و آنها را با سیستم سازگار کند. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۶). وی معتقد است، «قدرت هژمون براساس قدرت سیاسی و نظامی خود نظام، رهبری بین‌الملل را برعهده می‌گیرد و با استفاده از نفوذ سیاسی خود، اقتصاد سیاسی لیبرال را در عرصه جهانی به وجود می‌آورد» (Gilpin, ۲۰۰۰: ۳).



۴- دیدگاه مکتب اسلام در خصوص صلح

اسلام در تبیین چگونگی تعامل افراد انسانی با محور قرار دادن اصل صلح و ثبات در جوامع، پیروان خویش را به رعایت آرامش و سلامت فراخوانده و هر اقدامی که صلح و سلامت جامعه مؤمنان را بر هم زند را پیروی از گامهای شیطان دانسته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره (۲): ۲۰۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح و آشتی درآیید و از گامهای شیطان، پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

از مفهوم آیه شریفه چنین استفاده می‌شود که صلح و آرامش، تنها در پرتو ایمان امکان‌پذیر است و به اتکای قوانین غیر دینی، جنگ، ناامنی و اضطراب برچیده نخواهد شد؛ زیرا سرچشمه همه قوانین بشری، امیال و یا جهالت‌های انسانی است؛ امری که، همواره عامل ایجاد کشمکش‌ها و تضادها بوده است و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را کنترل نکند، صلح، غیر ممکن خواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲) و تعبیر «کافه» ناظر بر این است که استثنایی در قانون صلح نیست و جنگ بر خلاف تعلیمات اسلام و قرآن بوده و جز به شکل تحمیلی تصور نمی‌شود (همان، ج ۱: ۳۶۴). صلح‌گرایی در اسلام دارای مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است که در ذیل به بررسی آن دو پرداخته می‌شود.

۴-۱- هستی‌شناسی

اصول حاکم بر هستی‌شناسی اسلامی که بنیان صلح‌گرایی را سامان می‌دهد، دو

مورد است:

توحید

هدفمندی جهان



۱-۱-۴- توحید

اسلام با تکیه بر بنیاد فکری توحیدی و اعتقاد به خالقیت خداوند یکتا، مهمترین قدم در تنظیم روابط انسانها را برداشته است. در جهان‌بینی اسلامی، توحید، اساس نگرش انسان به جهان است. مسأله توحید و اعتقاد به وحدانیت و قدرت مطلق الهی، انسان را در زندگی فردی و اجتماعی به عمل بر مقتضای این باور سوق می‌دهد. توحید، نقطه شروع و نقطه پایان است که تمامی حیطه‌های عملکرد آدمی و همچنین گرایش‌های او را در عرصه‌های مختلف، رهبری می‌نماید. به همین دلیل، عمل به مقتضای دستورات برگرفته از تفکر توحیدی اسلامی، نقش مهمی در جلوگیری از بروز جنگ‌ها و تعارضها دارد.

پیروان مکتب توحید بر این امر ملزمند که وحدتی بر مبنای کرامت انسانی ایجاد کنند. بر این اساس، اسلام، استراتژی سیاسی خود را بر مبنای حفظ صلح و سلم طراحی نموده، پیروان مکتب الهی را به «دارالسلام» فرا می‌خواند: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یونس (۱۰): ۲۵)؛ و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می‌کند و هر کس را بخواهد (شایسته و لایق باشد)، به راه راست هدایت می‌نماید.

بنیاد فکری توحیدی، علاوه بر اینکه گوناگونی عقاید مختلف را در بعد بیرونی از میان بر می‌دارد، از درون نیز، محور اصلی هماهنگی قوانین تشریعی است؛ چرا که همه قوانین اسلامی بر محور توحید تشریع شده‌اند. در نتیجه هیچ‌گونه تعارض و یا ناهمگونی‌ای در میان آنها یافت نمی‌شود. به همین دلیل، چنانچه در جامعه‌ای روابط انسانها و از جمله اطاعت‌پذیری آنها بر پایه تعالیم وحدت‌بخش الهی تنظیم گردد، بسیاری از جنگ‌ها و ستیزها اساساً پیش نخواهد آمد. در واقع تنها، تفکر توحیدمدار است که ظرفیت رساندن جامعه به صلح را داراست.



امام خمینی (ره) تفکر توحیدی اسلامی را عامل از بین رفتن نابرابریها و اختلافها می‌داند و لغو امتیازهایی که محور بسیاری از تشتت‌ها است را از نتایج تمسک به اصل توحید معرفی می‌نماید (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۸۱ و ۳۸۸)؛ چنانکه ایشان تجلی صلح پایدار را در اجتماع توحیدمداری می‌داند که در آن، خدامحوری، جایگزین نفسانیت و خودمحوری است (همان، ج ۱: ۳۴). شهید مطهری نیز انسانیت، ارزشهای اخلاقی و صلح‌گرایی را منحصر در طریق توحید معرفی کرده، می‌نویسد: «انسانیت اگر بنا بشود روی اصل پایداری بنا شود، باید روی اصل توحید ساخته گردد.

تفکر اصیل اسلامی می‌خواهد در سایه صلح و امنیت، رهیافتی جهان‌شمول برای انسانها ارائه نماید؛ چرا که در اندیشه اسلامی، الزامات فردی و اجتماعی غایت‌مدار نهفته است که میل به وحدت و یگانگی را به دنبال دارد و این امر در توجه به سوی وحدانیت خدای متعال و حاکمیت دین حق متجلی می‌شود.

۲-۱-۴- هدفمندی جهان

برخلاف مادی‌گرایان که جریان اداره جهان را بدون غایت می‌دانند، از منظر اسلام، جهان هستی به حق بوده (نحل (۱۶): ۳ و انعام (۶): ۷۳)، بیهوده آفریده نشده است و تمامی اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده آن برای هدف و غرض مشخصی خلق شده‌اند (آل عمران (۳): ۱۹۰-۱۹۱) و خلقت زمین و آسمان، طبیعت و اجزای آن، همه به‌خاطر انسان و خدمت به او بوده است (بقره (۲): ۲۹ و جاثیه (۴۵): ۱۲ و ۱۳ و نحل (۱۶): ۱۲ و لقمان (۳۱): ۲۰)

هدفمندی خلقت و وحدت در غایت حرکت کاروان انسانیت به سوی کمال مطلق، از اساسی‌ترین بنیادهای هماهنگی در قوانین و لاجرم رفتارهای فردی و اجتماعی انسانها می‌باشد. همین اصل اساسی است که موجب می‌گردد بسیاری از تعارضها در بینش،



گرایش و کنش‌های یک انسان از بین برود و قبل از اینکه انسان تصمیم به جنگ بگیرد، منطق جنگ از او گرفته شود.

از سوی دیگر، کسی که عقیده‌ای به هدفمندی عالم ندارد و یا قائل به تکثر و اختلاف در غایات باشد، در درون خود بنیان تعارضها و جنگ‌ها را سامان داده است. این نکته با تدبر در آیه ۷ سورة مبارکه هود که در آن ابتلا و آزمایش انسان برای رسیدن به کمال نهایی و انجام بهترین اعمال، هدف خلقت معرفی شده است، بهتر روشن می‌شود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید. (مؤمنون (۲۳): ۱۱۵)

بر مبنای هدفمندی جهان خلقت و بر اساس قاعده تکامل برای زمین هم، غایت و فایده‌ای است که بایستی به کمال لایق به خود برسد و معلوم است که فایده زمین و اهل زمین، این است که کلمه توحید و اسلام، سرتاسر آن را فرا بگیرد و آن، همان موقع ظهور مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است (بانو امین اصفهانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶: ۳۷)

استکمال زمین به این است که صلح عمومی بین موجودات دایر گردد و این قاعده لایتنیر در تمام موجودات حکم فرماست و شاید همین باشد سرّ اینکه بایستی امام دوازدهم در آخرالزمان، پس از غیبت طولانی ظاهر گردد: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» (همان، ج ۱۳: ۱۱۶، ۱۱۷ و ۲۳۰). هدفمندی عالم هستی مؤید اصل وحدت واقعی جهان؛ یعنی وحدت اندام‌واری آن است و همین امر، عامل اصلی در ایجاد هماهنگی و لاجرم آرامش و آسایش انسان خواهد بود. منظور از هدفمندی عالم، این نیست که کمال‌گرایی، بازدارنده جنگ‌ها باشد و یا کسانی که مدعی کمال‌خواهی هستند، هیچ‌گاه با یکدیگر نزاع نمی‌کنند؛ بلکه مراد، مسیر حرکت کلی هستی به‌سوی یک هدف متعالی است. به تعبیر دیگر، جهان در حال



کمال یافتگی فراگیری است که بستر ثبات و صلح جوامع انسانی را فراهم می‌کند. ازاین‌رو، همان‌گونه که در نظام کائنات، هر پدیده‌ای به کمال مطلوب خود می‌رسد و کمال مطلوب اجزای هستی، مقدمه‌ای برای کمال انسان به‌شمار می‌رود، انسان، حکومت و جامعه نیز سرانجام به کمال مطلوب خویش؛ یعنی هماهنگی و همسازی با نظام هستی نایل خواهد شد.

در مجموع باید گفت که توحید در خلقت و در هدفمندی آن و نظام‌مندی و قانون‌مداری بودن هستی، همه بیانگر این است که اسلام می‌خواهد انسان در پرتو هماهنگی قوانین با آرامش و صلح به‌سوی کمال مطلق هستی؛ یعنی خداوند که غایت آن است، حرکت کند. بنابراین، صلح و آرامش در تفکر اسلامی بهترین روش برای رسیدن به هدف خلقت جهان و انسان است؛ چنانکه تعدد و چندگانگی مبدأ آفرینش، موجب فساد و هرج و مرج است: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء(۲۱): ۲۲)، انسان نیز به عنوان عضوی از مجموعه هستی نمی‌تواند جز در سایه صلح و آرامش به کمال بایسته خود دست یابد.

۲-۴- انسان‌شناسی

در انسان‌شناسی اسلامی که مبتنی بر دستاوردهای وحیانی است، ابعاد مختلف وجود انسان به‌طور کامل مد نظر قرار می‌گیرد و از همه ابعاد جسمی، روحی، دنیوی و اخروی او سخن به میان می‌آید. انسان‌شناسی اسلامی علاوه بر ساماندهی نظام معرفتی انسان، آموزه‌های متقن و خطاناپذیری را ارائه می‌نماید که انسان شناسی بشری از آن بی‌بهره است. در این رویکرد، انسان دارای روح و خلقت خدایی (حجر(۱۵): ۲۹) که منبع سلم و امن است، می‌باشد (حشر(۵۹): ۲۳). در نگرش اسلامی، صلح‌گرایی به‌عنوان یک اصل، ریشه در جایگاه تکوینی انسان دارد که در محورهای کلی



زیر، قابل بررسی است:

- کرامت انسان
- برابری در خلقت انسان‌ها
- گرایش‌های فطری و طبیعی انسان‌ها
- عقل و نقش آن در صلح‌گرایی

۱-۲-۴- کرامت انسان

بر اساس «انسان‌شناسی قرآن»، انسان نوع برگزیده‌ای است که در سایه «روح خدایی» (ص (۳۸): ۷۲) و تعلیم اسمای الهی (بقره (۲): ۳۱)، به عنوان «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء (۱۷): ۷۰) مفتخر شده است. هر چند آنان که اصالت فرد را مبنای نظریات انسان‌شناسانه خود قرار داده‌اند نیز بر اهمیت و ارزش انسان تأکید می‌کنند و انسان را در مقام نظر و عمل و در محور معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی، ملاک صحت و سقم خیر و شر قرار می‌دهند، اما در این مکاتب، کرامت انسانی، تنها در قلمرو دنیا و سود دنیوی معنا می‌یابد و آن هم، کرامتی است که با حواس آدمی درک شده، منفعت دنیوی آن احساس شود.

بدین سبب، منشأ آزادی نیز در این مکاتب، ارضای تمایلات و خواش‌های انسانی است و همین امر، عامل فرومایگی و دورشدن از کرامت انسانی و نزاع برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی است. حال آنکه انسان کریم از منظر تعالیم وحیانی، دلبستگی به دنیا و ارزش‌های دنیوی را آنگاه که انسان، تنها در آن خلاصه شود را بی‌ارزش می‌پندارد (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج۱: ۲۵) و بدین سبب، خود را از محرمات و آنچه برای او نقص و کوچکی است؛ همچون ظلم و خودخواهی که منشأ جنگ مذموم است، دور می‌سازد (نوری، ۱۴۰۸ق، ج۱۱: ۲۶۸) و این است که از نظر اسلام در میان انسانها، کسی



دارای کرامت و احترام بیشتری است که تقوای بیشتری داشته باشد (حجرات(۴۹): ۱۳). بنابراین، انسانی که کریم خلق شده است؛ چنانچه رفتاری کریمانه را در پیش گیرد، از هرگونه تعرض، ظلم و ستم و جنگ و ستیز، پرهیز می‌کند و خود عاملی برای ازمیان برداشتن منازعات بشری خواهد شد. از سوی دیگر، نگاه انسانی و کرامت‌مدار انسان به هموعان خود، مانع از تعدی به انسانها است. اگر در نگاه اسلامی، انسانها موجودات ارزشمندی هستند که در اصل کرامت انسانی با یکدیگر تفاوت ندارند، وظیفه هر انسانی، ازمیان برداشتن عوامل نابودکننده زمینه‌های ارتقای روحی و اخلاق و فرهنگی انسانها، همچون جنگ‌های خانمان برانداز است. انسان کریم، خلیفه خدایی است که مظهر سلام و امنیت و آرامش است و رسیدن به این مقام والا، جز با تخلق به مبانی و اسلوب‌های سلم و صلح و داشتن روحیه صلح‌مداری میسر نمی‌باشد.

۲-۲-۴- برابری در خلقت انسانها

اسلام، خلقت انسان را به مبدا و اصل یکسانی نسبت می‌دهد. بدین ترتیب توجه به آفرینش همسان و برابری انسانها، موهوم بودن امتیازات و افتخارات ظاهری‌ای که بشر را به تفاخر و رویارویی با یکدیگر و اختلاف و درگیری کشانده است، آشکار می‌سازد (نساء(۴): ۱). خداوند متعال، اختلاف و تمایز ظاهری انسانها را عامل شناخت و بینش معرفی می‌کند و برتری را در تقوا می‌داند (حجرات(۴۹): ۱۳)

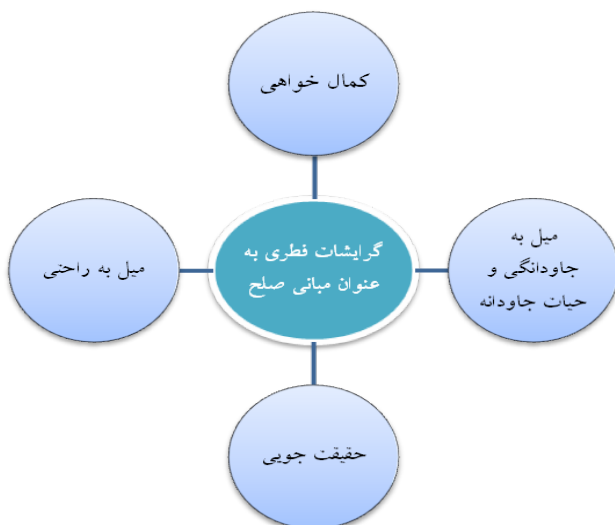
این امر مهم که در تمامی ادیان آسمانی به آن اشاره شده است، بی‌تردید نقش بسیار مهم و غیر قابل انکاری در رفع نزاعها و جلوگیری از جنگها در جوامع بشری دارد؛ چرا که بسیاری از اختلافات و تشتتها، معلول استعلا، استبداد و خودبرتربینی است؛ حال آنکه خداوند متعال با توجه دادن به وحدت آفرینش و نفی هرگونه برتری نژادی و قومی، راهبرد مؤثری را در بسط صلح و ثبات ارائه می‌نماید.



۳-۲-۴- گرایش‌های فطری و طبیعی انسان

فطرت از ریشه «فطر» - به معنای شکافتن - می‌باشد (ابن‌منظور ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۵۵). در «أقرب الموارد»، فطرت این‌گونه تعریف شده است: «الفطرة الخلقة التي عليها المولود في رحم امه»؛ فطرت، به مقتضای آفرینشی گویند که مولود در رحم مادر بر [اساس] آن آفریده شده است و یا فطرت، همان صفتی است که هر موجودی از ابتدای خلقتش از آن برخوردار است (شرتونی، بی‌تا، ج ۲: ۹۳۳).

از نظر اسلام، همه انسانها پیش از رسوخ ملکات مختلف در جان آنها و در بدو تولد، دارای هویت و ماهیتی مشترک هستند و گرایش‌هایی دارند که در همه دورانها و در همه مکانها و جوامع با آنها و در درون آنهاست. خداجویی، خداپرستی، عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی، خیرخواهی، کمال‌جویی، زیبایی‌خواهی و فضیلت‌طلبی، بخشی از گرایش‌های مشترک فطری همه انسان‌ها می‌باشد. در اینجا به برخی از تمایلات و گرایش‌های فطری که می‌توانند در موضوع مبانی صلح، مورد استناد قرار گیرند، اشاره می‌شود:





کمال‌خواهی فطری، یکی از مبانی صلح‌طلبی انسان است و خداوند با قراردادن این گرایش در وجود همه انسانها، آنها را از درون به‌سوی برقراری صلح، هدایت کرده است. اگرچه برداشت‌های نادرست از کمال و یا محدودانگاشتن و یک‌سویه طلب‌کردن کمال می‌تواند عاملی برای جنگ‌ها و ستیزها باشد، اما چنانچه کمال‌خواهی بر اساس برداشت اسلام از غایت انسان صورت پذیرد، عامل مؤثری برای برپایی صلح و رفع منازعات خواهد بود. بر این اساس، حتی جنگ‌های مشروع اسلامی، برای برقراری کمال مطلق انسان و رسیدن به صلح همه‌جانبه و پایدار، جنبه ارزشی پیدا می‌کند. میل به حیات جاودانه، یکی از بنیانهای صلح‌طلبی است؛ چرا که این امر، تنها در برقراری صلح و امنیت برای عموم انسانها حاصل می‌گردد؛ اگر چه همین امر، گاه می‌تواند عامل برپایی جنگهایی نیز گردد. بنابراین، صلح نمود حیات بدون معارض یا همان جاودانگی در حیات است که انسانها بر اساس فطرت الهی خویش، همواره طالب آن هستند.

انسان به‌طور فطری از آنچه مانع وصول او به حقیقت باشد گریزان است و می‌کوشد تا موانع خود را در نیل به حقیقت و شناخت، برطرف سازد. حقیقت‌جویی و خضوع عمومی انسانها در برابر واقعیت‌ها و حقایق، مهمترین بنیان تسالم و فصل‌الخطاب بسیاری از نزاعها و درگیریها می‌باشد. اگرچه نمی‌توان همه جنگ‌ها را ناشی از پا گذاشتن بر روی این خصوصیت فطری دانست؛ اما بدون شک، صلح و امنیت اجتماعی بدون توجه به فطرت حقیقت‌جویی انسان و از بین بردن موانع تجلی و تظاهر این ویژگی انسانی، محقق نمی‌گردد. حقیقت‌خواهی فطری انسان، او را به‌سوی صلح سوق می‌دهد؛ یعنی اگر انسانها فطرت الهی خود را کنار زنند و تعصب و جمود را که مانع حق‌خواهی است وانهند، به حقیقت که واحد و عامل وحدت و صلح است، دست می‌یابند.



جنگ و نزاع، با راحتی و آسایش تنافی دارد و درگیرها همواره امنیت و آسایش را از مجتمع بشری سلب نموده است. انسان در صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌تواند رفاه و آسایش را به‌دست آورد. البته باید توجه داشت که زمانی انسان متوجه آن می‌شود که دیگری در مقام مزاحمت با حقوق حیاتی او برآمده باشد، آن وقت است که شروع به جلوگیری از آن و دفاع از حق خود می‌نماید و این معنا، مراتبی دارد که یکی از آنها جنگ و کارزار است (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۰۵). در این هنگام، هر چند آسایش و راحتی به‌طور مقطعی از میان می‌رود، اما برای دفاع از حقوق حقه و رسیدن به ثبات خود، مطلوب فطری است (القرنی، ۱۴۱۹ق: ۲۱۶-۳۱۵).

بر این اساس، اسلام، تنها جنگی را می‌پذیرد که در پی آن، راحتی، صلح، آرامش پایدار و رضای الهی در مسیر کمال و سعادت انسانیت باشد و سایر جنگ‌ها را جنگ‌های شیطان می‌داند (نساء(۴): ۷۶) و این بر خلاف دیدگاهی است که در خصوص ماهیت جنگ، معتقد است: «جنگ، یک امر عادی است و صلح، امری غیر عادی تلقی می‌شود» (گاستون، ۱۳۶۴: ۱۱).

۴-۲-۴- عقل و نقش آن در صلح‌گرایی

عقل می‌تواند فارغ از راهنمایی‌های شرع و وحی، حسن و قبح افعال را درک کند. قبیح‌بودن جنگ ظالمانه و حسن‌بودن صلح و امنیت، یک حکم مستقل عقلی است و عقل در داور، نسبت به صلح‌طلبی انسان، مستقل عمل می‌کند. تعالیم اسلام از یک‌سو آدمی را به خردگرایی و عقلانیت فرا می‌خواند و از سوی دیگر، خرد را نیروی می‌داند که انسان را در امور دینی و دنیوی، به‌سوی باورها، رفتارها و کنش‌های صحیح سوق می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که هر چه انسان در حیطه باورها و رفتارها، بیشتر از راه‌کارهای عقلانی بهره‌گیرد، حیات فردی و اجتماعی وی از سلامت، خشونت‌پرهیزی



و صلح‌مداری افزون‌تری بهره خواهد گرفت. در یک نگاه کلی به بازتاب عقل در زندگی بشر، ظهور و بروز عقل و خرد انسانی را در چند عرصه می‌توان نظاره کرد:



در مجموع می‌توان گفت که صلح‌طلبی در هر سه حوزه عقلانیت، مورد توجه است؛ در حوزه سازمان نظری عقل، نظامهای فکری و فلسفی متعددی به ارائه تئوری صلح پرداخته و در ترسیم آرمانشهر و مدینه فاضله سخنانی به میان آورده‌اند. رفتارهای عینی آدمیان و نحوه عملکرد روزمره آنها به‌گونه‌ای است که از عوامل و وسایط اختلاف و نزاع دوری می‌گزینند.

۵- مقایسه مفهوم صلح در مکتب واقع‌گرایی و اسلام

چیستی و ماهیت صلح؛ مورگنتا از بنیانگذاران مکتب واقع‌گرایی در کتاب سیاست میان ملت‌ها در خصوص رسیدن به صلح این‌گونه می‌نویسد: «از آنجا که این جهان ذاتاً دنیای منافع متضاد و تعارض میان این منافع است، هرگز نمی‌توان اصول اخلاقی را به طور کامل محقق نمود، اما باید به بهترین شکل، از طریق توازن



موقت منافع و حل و فصل مشروط تعارضات به این اصول نزدیک شد» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۴). در حالی که در اندیشه و نگرش اسلامی صلح معنایی بس گسترده‌تر و فراگیرتر دارد و امنیت و سلامتی و آرامش کامل و همه‌جانبه در تمام ابعاد فردی و اجتماعی را شامل می‌شود. به بیانی، مفهومی که واقع‌گرایی از اصول اخلاقی و به خصوص صلح ارائه می‌دهد، تنها در سایه نگاه مادی و منفعت محوری قابل توضیح و تبیین است. در حالی که اسلام تحقق صلح مثبت و فراگیری را در نظر دارد که با مفهوم عدالت و حقوق انسانی و کرامت عمومی انسان و امنیت و سلامت همه‌جانبه او در بین همه جوامع اسلامی و غیر اسلامی رابطه مبنایی دارد.

جهت‌گیری صلح؛ در نگرش واقع‌گرایی هدف و جهت‌گیری تحقق صلح متوجه موازنه قدرت و با هدف خودیاری و بقا دولت‌هاست در حالی که در نگرش اسلامی، تحقق صلح در جهت اهداف الهی، رضایت خداوند، برقراری عدالت، رفع ظلم و ستم، کمال و رسیدن نوع انسان به سعادت و تامین منافع مشترک انسانی است. لذا صلحی که رضای خداوند در آن نباشد و عدالت برقرار نشود، و در جهت کمال و سعادت انسان‌ها نباشد، مورد پذیرش اسلام نیست. در همین رابطه پیامبر اسلام (ص) می‌فرمایند: «الصلح جایز بین المسلمین الا صلحا أحل حراما او حرم حلالا». صلح میان مردم جایز است مگر زمانی که حلالی حرام یا حرامی حلال گردد (نهج الفصاحه: ح ۱۳۳۴). این تأکید نشان می‌دهد که صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز باید بر مبنای رعایت معیارهای ارزشی و الهی انجام شود و نمی‌توان هر صلحی را که ناعادلانه یا بر خلاف موازین اخلاقی و شرعی باشد را پذیرفت؛ در حالی که در نظریه واقع‌گرایی نه توجهی به ارزش‌های الهی و دینی می‌شود و نه صلح همراه با عدالت و مبتنی بر عدالت مورد توجه قرار می‌گیرد.

همچنین، در روابط خارجی اسلام، نه جنگ اصل است- آن گونه که واقع‌گراها می‌اندیشند- و نه صلح همیشگی است آن‌گونه که آرمان‌گراها و لیبرال‌های هواخواه



ایده صلح دموکراتیک باور دارند، بلکه از نظر اسلام، پدیده‌های جنگ و صلح واقعیت عینی تاریخ بشر را تشکیل می‌دهد، اما در نهایت، اسلام با توجه به رسالت جهانی‌اش در مورد دعوت همگان به سعادت و کمال همواره ایجاد رابطه مسالمت‌آمیز را دنبال کرده و در روابط خارجی‌اش با جوامع بیگانه، اصل را بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز قرار می‌دهد (سجادی، ۱۳۸۱: ۹۷)

مبنا و اساس صلح؛ یکی از تفاوت‌های اساسی در جهان بینی اسلام و مکتب واقع‌گرایی در خصوص مبانی صلح، نگرش الهی به صلح در اسلام در برابر نگرش مادی به صلح در لیبرالیسم است. بنیاد فکری توحیدی در اسلام، علاوه بر این که گوناگونی عقاید مختلف را در بعد بیرونی از میان بر می‌دارد، از درون نیز، محور اصلی هماهنگی قوانین تشریعی است؛ چرا که همه قوانین اسلامی بر محور توحید تشریع شده‌اند. در نتیجه هیچگونه تعارض و یا ناهمگونی‌ای در میان آنها یافت نمی‌شود. به همین دلیل، چنانچه در جامعه‌ای روابط انسانها و از جمله اطاعت پذیری آنها بر پایه تعالیم وحدت بخش الهی تنظیم گردد، بسیاری از جنگ‌ها و ستیزها اساسا پیش نخواهد آمد. در واقع، تنها تفکر توحیدمدار است که ظرفیت رساندن جامعه به صلح را داراست (فقیهی مقدس، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

همچنین در خصوص مبنای کرامت انسانی، بر اساس انسان‌شناسی قرآن، انسان نوع برگزیده‌ای است که در سایه «روح خدایی» (سوره ص، ۷۲) و تعلیم اسمای الهی (بقره، ۳۱) به عنوان «ولقد کرّمنا بنی آدم» (اسراء، ۷۰) مفتخر شده است. در حالی که در مکتب واقع‌گرایی انسان ذاتا سرشتی بد دارد؛ علاوه بر این در سایر مکاتب از جمله لیبرالیسم، با وجود تأکید بر ارزش انسان، اما این کرامت انسانی تنها در قلمرو دنیا و سود دنیوی و ماده‌گرایی معنا می‌یابد و آن هم کرامتی است که با حواس آدمی درک شده، منفعت دنیوی آن احساس شود. بعلاوه، از دیدگاه اندیشه اسلامی، صلح پایدار تنها بر محوریت قسط و عدالت اجتماعی استوار می‌گردد و ظلم و نابرابری،



مهمترین عامل تهدیدکننده عدالت محسوب می‌شود، اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم را تجویز می‌کند؛ بنابراین، صلح و رابطه مسالمت‌آمیز، محور شریعت اسلامی است؛ زیرا در پرتو آن می‌توان دعوت دینی را انجام داد و از جدال سالم و حکمت و برهان بهره گرفت. از طرفی، صلح در پرتو عدالت استقرار می‌یابد و لازمه تثبیت عدالت، ظلم‌زدایی است که آن خود نیز مستلزم جهاد اسلامی است. از همین‌رو، از دیدگاه اسلام روابط اجتماعی صلح‌محور است، اما به این نکته نیز توجه دارد که دعوت به صلح صادقانه، دعوت به عدالت است (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۴).

موضوع صلح؛ در اسلام، همه انسان‌ها، گروه‌ها و همه جوامع و دولت‌ها و کل بشریت موضوع صلح هستند یعنی صلح برای همگان است «ادخلوا فی السلم کافه» (بقره: ۲۰۸) زیرا: انسانها پیش از رسوخ ملکات مختلف در جان آنها و در بدو تولد، دارای ماهیت و هویتی مشترک هستند و گرایش‌هایی دارند که در همه دوران‌ها و در همه مکان‌ها و جوامع با آنها و در درون آنهاست. خداجویی، خداپرستی، عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی، خیرخواهی کمال‌جویی، زیبایی‌خواهی و فضیلت‌طلبی بخشی از گرایش‌های مشترک فطری همه انسانها می‌باشد (فقیهی مقدس، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۶۸). مجامع انسانی چون دولت‌ها نیز اعتباری و ابزار و مدافع حقوق انسان‌ها و رساندن او به کمال هستند. لذا همه موضوع صلح قرار می‌گیرند. از این حیث صلح امری است متوجه نوع انسان و در جهت رساندن او به کمال و سعادت.

اما در مکتب واقع‌گرایی، تأکید بر دولت‌ها و مناسبات قدرت در روابط بین آنهاست. همچنین به دلیل تأکید بر لزوم وجود ساختارهای بین‌المللی و به ویژه دولت‌های قدرتمند که شکل دهنده ساختارها و رویه‌های بین‌المللی هستند، می‌توان گفت این صلح لزوماً مبتنی بر اخلاقی شدن اشخاص نیست بلکه ترتیبیاتی است که به رغم وجود افراد شرور یا بدشیرت به صلح می‌انجامد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۱).



چگونگی تحقق صلح؛ در نظریه واقع‌گرایی، مقوله صلح ایجابی به معنی استقرار صلح مبتنی بر عدالت که زمینه‌ساز اخلاق و تربیت انسانهاست تقریباً بی‌معناست. در این دیدگاه، به دلیل حاکم بودن اصل آنارشی بر روابط بین دولتها و مناسبات بین‌المللی، قدرت هژمون است که توانایی ایجاد شرایط توازن قدرت و در نتیجه بسترسازی برای برقراری صلح پایدار را دارد؛ اما از منظر اسلام و جهان‌بینی اسلامی، صلح با ایمان و باور حقیقی و پایبندی به قواعد دین خدا و راه او تحقق می‌یابد. لذا ایمان، اخلاق، عدالت و صلح چنان در هم تنیده‌اند، که صلح را می‌توان همان برقراری ایمان و عدالت معنا کرد. لذا صلح زمانی تحقق می‌یابد که حقوق انسانها و مظلومان و در واقع نیازهای اساسی و حیاتی ایشان در سایه امنیت و عدالت تأمین گردد؛ زیرا در این صورت نتیجه استقرار صلح، یعنی آسایش و تربیت انسانها محقق خواهد شد. در این نگرش توحیدی، علت بسیاری از ضعف‌ها و کاستی‌ها، صرف نظر از خودکامی حاکمان و حکومت‌ها، بی‌توجهی به ریشه واقعی صلح یعنی برقراری عدالت در جهان خوانده شده است. در حالی که در نظریه صلح دموکراتیک، وجود حکومت‌ها و ساختارهای جمهوری و دموکراتیک و ارزش‌های مادی شرط اساسی تحقق صلح است (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

منشأ جنگ و رابطه آن با صلح؛ در حالی که ایده واقع‌گرایان، ترس و قدرت‌طلبی را منشأ جنگ می‌داند،، لذا ضرورت برقراری توازن قوا و وجود قدرت هژمون به سبب برقراری ثبات و صلح ضروری است؛ در حالی که در مکتب اسلام به حس خودخواهی و برتری‌طلبی به عنوان اساس فقدان صلح توجه دارد که باعث بر هم خوردن نظم بین‌المللی می‌شود. بر این مبنا فقدان اخلاق متعالی انسانی و سلطه برتری‌طلبی و خودبرتربینی و متفاوت دیدن دیگران با خود است که منشأ و ریشه اساسی فقدان صلح و بروز جنگ در جامعه قلمداد می‌شود. لذا اسلام به طور کلی مخالف با اصل برتری‌طلبی در صحنه روابط اجتماعی و به تبع آن در روابط بین‌الملل می‌باشد و از



آنجایی که برتری طلبی منجر به ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین الملل می شود، اسلام به دنبال این موضوع بنیادی می باشد که روابط بین الملل باید به گونه ای ساماندهی شود تا در آن امکان تعریف و کاربرد ظلم که خود عامل اصلی از بین رفتن صلح و ثبات بین المللی است به حداقل ممکن برسد (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۰۷-۳۰۱).

جدول زیر به خوبی تفاوت بین نظریه اسلامی روابط بین الملل را با سایر نظریات جریان اصلی بررسی می نماید.

مکاتب	سرشت نظریه	کانون نظریه	نظریه دولت	اصل حاکم بر نظام بین الملل	منطق عملی نظریه
رئالیسم	بد سرشت	قدرت	دولت محور	جنگ محور	قدرت طلبی + ترس - جنگ دایم
لیبرالیسم	تیک سرشت	عقلانیت	فرد محور	صلح محور	تامین اخلاق، آزادی، تعاون و همکاری- صلح
اسلام	سرشت دوگانه بشر و ذاتا تیک سرشت	شرع	دین محور	وجود صلح و جنگ با هم و تاکید بر اصالت صلح	تقدم فطرت بر غریزه- صلح دایم، تقدم غریزه بر فطرت- جنگ دایم

منبع: نجات پور و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۶



نتیجه گیری

از منظر مکتب واقع‌گرایی (رئالیسم) بر می‌آید که قدرت‌محوری و قدرت‌طلبی، انگیزه اصلی و هدف نهایی ملت‌ها و دولت‌هاست. این گزاره در اسلام و اندیشه و چارچوب ذهنی مسلمان مورد قبول نیست. هر چقدر «قدرت» اهمیت و آثار مهمی داشته باشد، نمی‌تواند به عنوان هدف اصلی و نهایی تلقی شود و ارزش آن، ابزاری خواهد بود. بنابراین، از نظر ادیان توحیدی، به ویژه اسلام، قدرت وسیله‌ای است که باید از آن در جهت تأمین اهداف مشروع، حاکمیت خدا و دین خدا و مبارزه با استکبار و ظلم و ستم و تجاوز بهره‌گیری شود. قدرت در نظر اولیای خدا، اگر در مسیر اهداف یادشده و امثال آن قرار نگیرد، هیچ ارزش ذاتی نخواهد داشت. و به طور خلاصه، گرایش انسان به قدرت‌طلبی، منافع شخصی، پرخاشگری، ثروت‌اندوزی و... هر چند قابل انکار نیست و بخشی از وجود وی را تشکیل می‌دهد، اما پنداشتن این گرایش‌ها به عنوان تمام ابعاد وجودی انسان، ناشی از برداشت یکسویه، تک بعدی و غیر منطبق با حقیقت وجود بشر است. انسان به رغم داشتن این صفات، گرایش‌های دیگری نیز دارد که مظهر همگرایی، همکاری، حقیقت‌طلبی، تعاون، ایثار، نوع دوستی و بسیاری از فضایل اخلاقی و معنوی تلقی می‌شوند.

مکتب مقدس و وحیانی اسلام در مقام تعریف و عملیاتی کردن «صلح و امنیت» به کانون‌های بنیادینی چون توحید، خداباوری و غایت‌گرایی استوار است. در حالی که رویکردهای واقع‌گرا زوال منابع قدرت را به مثابه کانون‌های مرکزی تولید ناامنی مدنظر دارند یا رویکردهای آرمان‌گرا بر ضعف انگیزه‌های همکاری و نبود منافع مشترک تأکید می‌کنند، مکتب اسلام به گزینه «برتری‌طلبی» اشاره دارد که باعث برهم خوردن نظم و امنیت بین‌المللی می‌شود؛ در حالی که واقع‌گرایان برتری‌طلبی دولت‌ها و در نهایت قدرت هژمون را به عنوان عاملی بازدارنده و ثبات‌زا در بر



می‌گیرند. از نظر آنان هژمون می‌توانند زمینه‌های زمینه‌های ثبات و حفظ وضع موجود را فراهم آورد و از این طریق بستر صلح برای نظام بین‌الملل فراهم گردد. اسلام به طور کلی مخالف اصل برتری‌طلبی در صحنه روابط اجتماعی و به تبع آن در روابط بین‌الملل است و از آنجا که برتری‌طلبی موجب ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین‌الملل می‌شود، به دنبال این موضوع بنیادی است که روابط بین‌الملل باید به گونه‌ای ساماندهی شود که در آن امکان تعریف و کاربرد ظلم به حداقل ممکن برسد. خلاصه کلام آنکه ظلم نکردن، مقابله با ظالم و حمایت از مظلوم اصل اولیه در اسلام است. از جمله ویژگی‌های ممتاز مکتب اسلام در مقام تعریف و عملیاتی کردن «صلح و امنیت» توجه به کانون‌های بنیادینی است که می‌توانند در تضعیف صلح و امنیت واقعی مؤثر واقع شوند.

واقع‌گرایی	اسلام
چپستی و ماهیت صلح	وضعیتی که در آن ثبات و موازنه وجود دارد امنیت و سلامتی و آرامش کامل و همه جانبه
جهت‌گیری صلح	تحقق صلح در جهت اصل خودپاری و بقا تحقق صلح در جهت اهداف الهی
مبنا و اساس صلح	دولت‌های موازنه ساز - قدرت هژمون تعالیم وحدت بخش الهی و قرآنی
موضوع صلح	دولت‌ها (جزئی‌نگر و حداقلی) کل بشریت (جامع‌نگر و حداکثری)
چگونگی تحقق صلح	قدرت هژمون عامل ایجاد توازن قدرت تأمین حقوق انسانها و مظلومان
منشا جنگ و رابطه آن با صلح	ترس و قدرت طلبی منشا جنگ فقدان اخلاق متعالی انسانی

منبع: نویسندگان



منابع

منابع فارسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ----- (۱۳۸۶). صحیفه نور، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، جلد ۴.
- ۳- ابراهیمی، شهرز و همکاران (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم» فصلنامه مطالعات جهان اسلام، مقاله ۱، دوره ۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۳، صفحه ۱-۲۸
- ۴- افتخاری، اصغر (۱۳۸۹). «صلح و امنیت بین الملل: رویکرد اسلامی»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پوراحمدی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- ۵- پوراحمدی (۱۳۸۶). اقتصاد سیاسی بین الملل و تغییرات قدرت امریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک جانبه‌گرایی افول، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۶- دالمایر، فرد (۱۳۸۴). راه‌های بدیل: فراسوی شرق‌شناسی و غرب‌شناسی. ترجمه فاطمه صادقی و تاجیک آبادان: پرسش
- ۷- دوئرتی جیمز و فالتزگراف رابرت (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا. طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس. چاپ اول، جلد ۱
- ۸- دیلمی، شیخ حسن (۱۴۱۲ ق). ارشاد القلوب الی الصواب، قم: نشر شریف رضی.



- ۹- سازمند، بهاره و همکاران (۱۳۸۹). «نظریه موازنه قدرت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر»
- ۱۰- ستوده‌کار، محمد (۱۳۷۲). سیاست مقایسه‌ای با ابعاد نظریه‌پردازی: رهیافت‌های تاریخی و همبستگی در ساختمان تئوری، تهران». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۲۹: ۱۵۸-۱۳۳.
- ۱۱- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۷۹). «سیاست خارجی از دیدگاه امام علی (ع)»، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱.
- ۱۲- شیرخانی، علی، مهاجری‌پور، حامد (زمستان ۱۳۹۱)، "واقع‌گرایی و نقش منابع انرژی در سیاست خارجی"، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا - شماره سیزدهم - صص ۴۱-۱.
- ۱۳- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۶۱). المیزان، قم: دارالعلم.
- ۱۴- علی بابایی، مجتبی (۱۳۷۰). موازنه‌ی قوا در روابط بین‌الملل، تهران، نشر همراه، ج اول.
- ۱۵- عمویی، حامد، خانی، الهام حسین (بهار ۱۳۹۰) «دیدگاه‌های رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل نسبت به مسأله صلح»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره چهاردهم.
- ۱۶- فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۷۴.
- ۱۷- فقیهی مقدس، نفیسه (۱۳۸۹). «مبانی فلسفی صلح‌گرایی از نظر اسلام»، مجله رواق اندیشه، شماره ۲۲.
- ۱۸- قطب، سید (۱۳۹۱). اسلام و صلح جهانی، مترجمین؛ سید هادی خسروشاهی، زین‌العابدین قربانی. تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



- ۱۹- قنبرلو، عبدالله (زمستان ۱۳۸۵). "ثبات هژونیک دراستراتژی اقتصادی-امنیتی امریکا"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۳۴
- ۲۰- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۱- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). تبیین در علوم اجتماعی- درآمدي بر فلسفه علم الاجتماع. ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط
- ۲۲- لینکلتر، آندرو (۱۳۸۷). صلح لیبرالی، «جان اوئن، چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم سالاریها می‌شود»، ترجمه علیرضا طیب، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۳- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، ترجمه: محمد جواد نجفی، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- ۲۴- منوچهری، عباس (۱۳۷۸). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سمت.
- ۲۵- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۹). سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه.
- ۲۶- میرمحمدی، معصومه‌سادات، (پاییز ۱۳۹۰). «مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان‌محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی»، فصلنامه معرفت ادیان- سال دوم، شماره چهارم، ص ۱۱۷- ۱۴۶
- ۲۷- نجات‌پور، مجید و دیگران (۱۳۹۲). «رویکرد اسلام به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل در مقایسه با رئالیسم و لیبرالیسم»، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، شماره ۱۸.
- ۲۸- نصری، قدیر (تابستان ۱۳۸۶) "روش شناخت در مکتب نئورئالیسم"، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال دهم شماره دوم، شماره مسلسل ۳۶.



۲۹- نوری، میرزاحسین (۱۴۰۸ ق). مستدرک الوسائل، بیروت: موسسه آل البت علیهم السلام لاحیاء الترات.

۳۰- والتز، کنت نیل (۱۳۹۲) نظریه سیاست بین الملل، ترجمه غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی.

منابع انگلیسی

- 1- Butterfield, H (1951). "History and Human Relations" (London: Collins.)
- 2- Gilpin Robert (1987) The Economy of International Political Economy: The Continuing Story of a Death Foretold. London and New York: Oxford University Press.
- 3- Gilpin Robert (2000) The Challenge of Global Capitalism, Princeton University Press
- 4- Layne Christopher. (2006) "The Unipolar Illusion Revisited", International Security, Vol.31, No.2, Fall, pp.7-41, at p.11.
- 5- Legro, Jeffrey and Andrew Moravcsik, (1999). "Is Anybody Still a Realist?", International Security, Vol. 24, Issue 2.
- 6- Orban, Anita (2008), Power, Energy and the New Russian Imperialism, US: Praeger, Security International
- Walt, Stephen M. (1987) The Origins of Alliance, Ithaca, NY: Cornell -University Press.
- 7- Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics

